

سختگیری به جا می‌توان آن را «روضه‌خوانی علمی» نامید. او هر جا بتواند شعری عرفانی چاشنی سخنانش می‌کند تا کلام خواننده را ملتهب و پذیراتر سازد. در همدردی با خواننده و شنونده‌اش به خوبی می‌داند که دل رنج‌دیده و رنجیده از دین را باید با مژده درمان فوری به دست آورد. بهترین و مؤثرترین آن، که باید علمی باشد، ساختن پادزهر از زهر است. بنابراین می‌گوید: «دنیا مقدمه و مزرعه آخرت است، و این مقدمه بودن آن را در چشم دین عزیز کرده است و اگر [دنیا] مستقل از آن [از آخرت] بود یا آخرتی در کار نبود، دین هم بدان اشارتی و اعتنایی نمی‌کرد و لذا پرداختن دین به دنیا در حد آن مقدمه است و بس. به قول مولانا:

صید دین کن تا رسد اندر تبع  
حسن و مال و جان و بخت منقطع  
آخرت قطار اشتر دان به ملک  
در تبع دنیاش همچون پشم و پشک  
پشم بگزینی شتر نبود ترا  
ور بود اشتر چه قیمت پشم را»

(نیمروز، چاپ لندن، ۱۳۷۴، شماره ۳۵۷).

وقتی مثلاً فویرباخ که اعتقاد دینی ندارد، می‌گوید: اگر مرگ نمی‌بود، دین وجود نمی‌داشت، می‌خواهد علت وجودی و سبب نامیرایی پدیده دین را بشناساند. اما عبدالکریم سروش متوجه نیست که فرض منفی او: چنانچه «آخرتی در کار نبود، دین هم بدان [به دنیا] اشارتی و اعتنایی نمی‌کرد»، اولاً با نوع اعتقاد دینی وی مبیانت دارد. چون دین بی‌آخرت را برای تصور اسلامی ممکن می‌سازد. حال آنکه با این فرض منفی فقط و برعکس می‌خواسته صدق تز خود، بی‌اعتنایی<sup>۱</sup> دین به دنیا، را در مورد اسلام ملموس نماید. تنها فرض منفی اسلاماً ممکن این می‌شد: اگر آخرتی نمی‌بود، دین هم نمی‌بود تا اشاره و اعتنایی به دنیا کند. ثانیاً فرض منفی او به دنیا استقلال می‌دهد، یعنی مقدمه بودن آن را برای آخرت، که تز اوست، نفی می‌کند. تازه پرسشهای دیگری نیز باقی می‌مانند: این چه مقدمه‌ای است که در گسست با مؤخره‌اش به خودی خود هست؟ به چه مناسبت این مقدمه، با وجود بی‌ارتباطی‌اش به مؤخره آخرت، در چشم دین «عزیز می‌گردد»، با اینکه دین به زعم عبدالکریم سروش به خاطر آخرت است نه به خاطر دنیا؟ تعیین دنیا به منزله مقدمه آخرت درست برخلاف ادعای عبدالکریم سروش يك معنی بیشتر نمی‌توانست داشته باشد و آن این است که دنیا در مقدمه بودنش برای آخرت ناگزیر مشمول نظام آن چیزی می‌گشت که به زعم او برای آخرت است، یعنی مشمول نظام دین. علت اینکه او این بستگی را نمی‌بیند این است که بیش از خدا و خرما را می‌خواهد. یعنی آخرت، دین و دنیا را با هم می‌خواهد، و راهش را نیز می‌داند. راهش آن است که دنیا طفیل آخرت و نامتعهد به آن، آخرت قائم به ذات و بی‌ارتباط با دنیا باشد و دین به خاطر آخرت دستی به سر دنیا بکشد! عبدالکریم سروش خیلی دلش می‌خواست بگوید: دنیایی که در حد مقدمه صرف آخرت چنین بی‌مقدار است که دین فقط به خاطر آخرت نظری به آن می‌اندازد، بیش از این لیاقت ندارد که قوانینش را خودش وضع کند و اداره‌اش را خودش به عهده بگیرد! از این راه لااقل نظراً می‌توانست دنیا